

الگوی دیگری برای مبارزه گری : نگاهی به 18 تیر 1383

contact@korosherfani.com

کوروش عرفانی

یک 18 تیر دیگر نیز گذشت. بدون آنکه اتفاق خاصی، در خور انتظاراتها، بیافتد. پیش بینی های بخش عظیمی از نیروهای اپوزیسیون درست از آب در نیامد و «تظاهرات بزرگی» که قرار بود انجام شود روی نداد. آیا اپوزیسیون در اشتباه است؟ آیا رژیم آنچنان بر اوضاع مسلط است که امکان هیچ گونه اعتراض گری وسیع را نمی دهد؟ آیا اوضاع به اندازه ی کافی وخیم نیست که مردم را به اعتراض گری و قیام دعوت کند؟ سوالاتی از این دست ما را به اندیشیدن جدی در باره ی استراتژی مبارزاتی مخالفان رژیم جمهوری اسلامی دعوت می کنند. این نوشتار تلاش می کند با نگاهی جمعی بندی شده و مختصر به بررسی موضوع بالا بپردازد.

*

اگر وخامت اوضاع عمومی کشور و فشارهای موجود بر اکثریت مردم ایران را جدی تلقی کرده و به نسبت آن، عدم برگزاری «وسیع» تظاهرات اعتراضی در 18 تیر امسال را نیز به عنوان یک عدم موفقیت «تعجب برانگیز» در نظر بگیریم چندین فرضیه را در باره ی چرایی این ناکامی می توان مطالعه کرد :

- 1- وسایل ارتباطی مورد استفاده ی اپوزیسیون به اندازه کافی قشرهای به طور بالقوه مبارز و اعتراض گر جامعه را پوشش نمی دهند. این احتمال هست که پیام جناح های مختلف اپوزیسیون به گوش کسانی که باید، نمی رسد. فراموش نکنیم که اینترنت و ماهواره تنها بخش محدودی از جامعه را می پوشاند و در میان آنان نیز، بخش ناچیزی از پتانسیل مبارزاتی برخوردارند.
- 2- پیام اپوزیسیون برای ایجاد انگیزش و به حرکت در آوردن مخاطبان به اندازه کافی قوی نیست. بدین معنی که حرفهای کسانی که از طریق رسانه های ماهواره ای، مردم را به برخاستن دعوت می کنند، از برندگی و تاثیر گذاری کافی برخوردار نیست. مردم به گفتمانی دیگر، به حرفی متفاوت، احتیاج دارند.
- 3- اپوزیسیون در چشم مردم مخاطب و قادر به مبارزه، از مشروعیت برخوردار نیست. بنابراین آنها دلیلی برای پیروی از فراخوانها، رهنمودها و راهکارهای ارائه شده نمی بینند. نبود یک مقبولیت موجه در افکار عمومی ایرانیان نسبت به شکل های مخالف رژیم به عنوان یک مانع عمل می کند.
- 4- دیدگاهی که اپوزیسیون از جامعه، مردم، نارضایتی و پدیده های سیاسی و اجتماعی جامعه دارد با درک توده ها از واقعیت های درون جامعه هماهنگ نیست. بنابراین نه در شکل و نه در محتوا، اپوزیسیون هنوز توان درک شرایط، ویژگیها و پیچیدگی های آن را ندارد و به همین دلیل گفتاری که بر اساس عدم درکش استوار است برانگیزاننده ی جامعه نیست، چوت واقعیت ها را دیگرگونه ارائه می دهد.
- 5- سرکوب شدید و برنامه ریزی شده سبب شده هزینه ی اعتراض گری آنچنان بالا رود که حتی مخاطبان بالقوه مبارز و متقاعد شده نیز توان و تمایل پرداخت بهایی تا این حد گزاف را ندارند. بخصوص که نبود جایگزین مشترک هرگونه چشم انداز تغییر کیفی اوضاع را تیره می سازد و پرداخت این بها را ناموجه می کند.
- 6- جامعه، یا بخش های مهمی از آن، اعتقادی به ضرورت جنبش، اهمیت اعتراض گری مشترک و کارآیی حرکت دسته جمعی ندارد. آنچنان فردگرا، نا امید و قضا و قدرگرا شده است که می پندارد با این گونه از کنش های جمعی، کاری از پیش نمی رود و

باید، « هرکس به فکر خود بود»، زمان را به زمان وا گذاشت تا دید آینده چه همراه خود می آورد.

7- درجه ی ستم پذیری ناخودآگاهو درونی شده، مسخ اجتماعی و دگردیسی ماهیت سیاسی قشرهای تحت فشار به حدی رسیده است که زندگی در فقر و فلاکت و استبداد عادی جلوه کرده و حتی در اندیشه نیز، کسی به مقاومت، ایستادگی و مبارزه ی اجتماعی نمی پردازد، تا چه رسد به طور عملی سازوکارهای آنرا تصور و تحقق بخشد. در بهترین حالت، نق زدن مستمر یا مقطعی به عنوان حرکت کافی تلقی می شود.

8- مردم ناراضی اند اما فکر می کنند که راه نجات نه از میان خودشان، که از بیرون می آید. «از درون نمی شود کاری کرد باید خودشان تصمیم بگیرند اینها را ببرند». به همین خاطر منتظرند که «قدرتهای بزرگ» در این باره تصمیم گرفته و بخصوص اقدام کنند. منتظر مهدی موعودی از جایی هستند.

بر این لیست می توان عوامل دیگری را افزود. اما اگر به همین هشت علت فرضی بسنده کنیم می بینیم که کار سنگین و زیادی برای تغییر طلبان ایرانی باقی می ماند. بدون آنکه بخواهیم نقش یکی از این عوامل یاد شده را عمده کنیم، باید دقت داشت که عدم بروز جنبش اعتراضی سراسری در روز 18 تیر می تواند ترکیبی از عوامل یاد شده باشد. یعنی هر یک از این علت ها به اندازه ی خود و بر روی بخش هایی از اقبال و طبقات اجتماعی بالقوه مبارز عمل می کند و حاصل عملکرد مجموعه ی این عوامل، آن چیزی است که در حال حاضر می بینیم. نوعی نارضایتی شدید بطور عمومی و در عین حال غیبت اعتراض گری جمعی و متناسب با این درجه از نارضایتی.

برای مقابله با این عوامل بازدارنده بیروز یک جنبش اعتراضی و اجتماعی راهکارهای مشخصی لازم است که باید روی آن کار کرد. بطور مثال :

1- در مقابل محدودیت های پوشش وسایل ارتباطی باید مخالفان رژیم در جستجوی روشهای تکمیلی برای روشنگری و اطلاع رسانی باشند از جمله : پخش اعلامیه، شبنامه، دیوارنویسی و ارتباطات میان فردی. نباید به این رسانه های مدرن - اینترنت و ماهواره - اکتفاء کرد. وسایل سنتی ارتباطات سیاسی هنوز کارآیی دارند. پیام تغییر طلبی و ضرورت آن، باید به میان توده ها برده شود و این بخصوص در محلات فقیر نشین، در حاشیه های شهرهای بزرگ، در شهرستانها، شهرهای کوچک و شهرکهای حومه ی شهرهای بزرگ، در روستاها، در کارخانجات، کارگاهها، مدارس، دانشگاهها، ادارات ... تا زمانی که ارتباطات سیاسی خصلت فراگیر نباید برانگیختن حرکت جمعی نیز ناممکن است.

2- مخالفان رژیم باید زبان درخور فهم و روانشناسی اجتماعی اکثریت جامعه را بیابند و به تکرار گفته های جذب نشدنی و بازتولید کلیشه های سیاسی فرسوده و ناکارآمد کفایت نکنند. باید زبانی نو، متناسب با واقعیت های فرهنگی و اجتماعی مردم بنا کرد. بخصوص که تولیدگران پیام های سیاسی ما متعلق به نسل گذشته و مخاطبان و بازیگران اجتماعی از نسل امروزی هستند. فاصله ی این دونسل و جدایی جغرافیایی-دیدگاهی آنان سبب بروز دو فرهنگ سیاسی متفاوت شده است که امکان برقراری ارتباط را از طریق یک زبان متفاوت دشوار کرده است. کدهای سیاسی اپوزیسیون دهه های 60 و 70 برای نسل دهه ی 80 کارآیی لازم را ندارد و باید انطباق یابد. باید زبانی امروزی را در عرصه ی سیاسی بکار گرفت، زبانی آشنا برخاسته از ویژگیهای مردم شناختی جامعه و تاثیر گذار.

3- عدم مشروعیت اپوزیسیون در چشم مردم ایران باید برطرف شود. برای این منظور کارهایی چون انتقاد از خود، برخورد شفاف با دیگران، رعایت عملی دموکراسی تشکیلاتی، تحمل انتقادگری سایرین، کنارگذاشتن خودمحوری ها، تلاش صادقانه برای نزدیک سازی و به خصوص، شکل دهی به یک همبستگی گسترده از نیروهای هم

محور می تواند به عنوان محک مشخص در جهت جلب اعتماد و بازسازی تصویر مخدوش اپوزیسیون نقش بیافریند. عدم درک این ضرورتها هر روز اپوزیسیون را ضعیف تر و نیروهای مستعد سیاسی را فرسوده تر می کند. مشروعیت با صداقت و کارایی ایجاد می شود.

4- مخالفین رژیم باید با دیدی مستند، عینی و واقع گرایانه به مسائل و وقایع بنگرند و در تحلیل های و تفسیرهای خود از افراط و تفریط خودداری کنند. به نظر می رسد که مخاطبان پیام های سیاسی در ایران از نگرش مطلق نگر پیروی نمی کنند. زیرا خود قربانی دیدگاه سیاه و سپید بین رژیم مطلق گرای حاکم هستند. دیدگاه مخالفان چنین رژیمی بر عکس باید از نسبی گرایی و روش مندی بهره برد تا موفق شود خود را تفاسیر از نوع رژیم متمایز سازد. هر گونه غلو و بزرگ نمایی غیر واقعی درباره ی جنبه های مثبت اپوزیسیون و جنبه های منفی رژیم تاثیر عکس دارد. جنایت ها و خیانت های رژیم جمهوری اسلامی به اندازه کافی وخیم و فجیع هستند که نیاز به بزرگ نمایی کاذب نداشته باشند. رعایت عدالت محتوایی در قضاوت ها سبب می شود که اپوزیسیون، تفسیری از جامعه ارائه دهد که با تصویری که اکثریت مردم از تجربه ی روزانه ی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی خود دارند، تطابق داشته باشد. این تطابق تفسیر و تصویر سبب می شود که توده ها خود و مسائلشان را در تحلیل ها و پیشنهادات اپوزیسیون بیابند، به درستی آنها اعتقاد یابند و هماهنگ با آن عمل کنند. هرگونه کلی گویی، کلان نگری، رویا پردازی، تعریف و تمجید کاذب از قدرت خود یا به رخ کشیدن قهرمانی های ناموجود و توصیف «ابرمردم» خیالی، سبب پاره شدن ارتباط مردم با اغراق گران اپوزیسیون و لوث شدن اصل مبارزه می شود. هیچ چیز بهتر از وفاداری منطقی و خردگرا به حقیقت، ما را در راهگشایی بن بست کنونی یاری نمی دهد. یک نگرش واقع گرا، مبتنی بر تحلیل چارچوب های خرد و مشخص حیات اجتماعی توده ها سبب شکل گیری الگویی نوین از تفکر و کنش گری سیاسی می شود که تاکنون در تاریخ سیاسی غلوگرای ما وجود نداشته و این نوآوری، موفقیت آنرا در میان اقشار مستعد مبارز در جامعه تسهیل خواهد کرد.

5- برای کاهش هزینه ی مبارزه در داخل باید به دستگاه سرکوب تاخت. تا زمانی که مبارزه ی اپوزیسیون در حرف سالاری و گفتارگرایی خلاصه می شود غلبه ی سرکوبگران بر معترضین در صحنه ادامه خواهد یافت. این معادله ی شوم و مضر تنها زمانی زیر سوال خواهد رفت که مخالفین رژیم، وارد کنش متقابل مناسب شوند و سرکوب معترضین را در عمل، با قاطعیت، پاسخ گویند. به همین دلیل، اپوزیسیون باید به دنبال شکستن ماشین سرکوب باشد تا به جای بالا رفتن هزینه اعتراض گری برای جامعه، هزینه ی سرکوبگری برای رژیم بالا رود. این مهم نیز جز با مبارزه ی قهرآمیز فعال و بخصوص دفاع فعال از تجمعات، تظاهرات و تحصن ها میسر نیست. اگر اپوزیسیون از این امر غافل شود، سرکوب، پیوسته به عنوان پاشنه ی آشیل مبارزه ی سیاسی دگرگونی طلب، عمل خواهد کرد.

6- مقابله با تفکر قضا و قدرگرا نیاز به کار فکری و کار عملی به طور توأم دارد. از یکسو باید به روشنگری از راههای ممکن پرداخت و نشان داد چگونه انسان به طور فردی و جامعه به طور جمعی، می تواند در سایه ی آگاهی و شجاعت، سرنوشت تاریخی خویش را تغییر دهد. از طرف دیگر، اپوزیسیون باید با گام های عملی نشان دهد که قادر است در تحقق این ادعا حرکت کند. برقراری یک همبستگی میان نیروهای مخالف رژیم، با هدف ایجاد جایگزینی مقبول یکی از بهترین نموده های این گام های عملی می باشد. اگر اپوزیسیون مدعی است که تغییر ممکن است، باید نشان دهد که تغییر در درون خودش نیز ممکن می باشد. باید نشان داد که حرکت کردن را فقط به مردم سفارش نمی کند و خود نیز این سفارش را دنبال و حیاتی پویا و سازنده را دنبال می کند. اپوزیسیون باید نشان دهد که شعار «می توان و باید»، فقط ایده و حرف نیست و ترکیب اراده ی مصمم، آگاهی همه جانبه و رفتار دمکراتیک می تواند این شعار را عملی سازد.

7- برای مقابله با ستم پذیری درونی شده و مسخ اجتماعی فراگیر باید مبارزه ی سیاسی از مبارزه ی فرهنگی جهت دار یاری جوید. آگاه ساختن يك جامعه در درجه ی نخست نشان دادن امکانات، حقوق و شانس هایی است که بواسطه ی ستم و استبداد حاکم پایمال شده و به هدر می رود. این مبارزه ی فرهنگی با آگاهی بخشی از طریق زبانی ساده و روشن و عامه فهم، توده های تا گردن فرو رفته در فقر مادی و فرهنگی و تباهی اعتیاد و فساد و خودنابودسازي را به خود می آورد و آنها را متوجه آینده ی سیاه خود و نسل های بعدیشان از یکسو و امکان پذیر بودن تغییر از سوی دیگر می کند. باید انسان ها را به سوی ارزش هایی فراخواند که سعادت مادی و معنوی ملت ها را تامین می کند. ارزش هایی که نظام استبدادی حاکم آنها را پایمال کرده است. مسخ زدایی از جامعه اما نخست نیازمند باور عمیق به ارزشهای انسانی است ؛ باوری که باید به گونه ای درونی شده در پندار، کردار و گفتار فعالان سیاسی حاضر باشد تا به کار روشنگری و آگاهی بخشی آنها در جامعه اصالت بخشیده و تاثیر گذاری آنها در میان توده ها ضمانت کند.

8- برای توهّم زدایی از مردم، نسبت به ناجی خارجی نیز می توان با ارائه ی مثالهای مشهود و مستند، مانند افغانستان و عراق کنونی، مردم را آگاه ساخت. باید به اهمیت توان ملی خود و ضرورت نسیارندن سرنوشت خویش به اراده ی يك دولت خارجی پرداخت. این امر مستلزم استقلال فکری و عملی اپوزیسیون می باشد که باید، با اتکاء به منابع درون زای يك ملت، در جستجوی تغییر سرنوشت آن ملت باشد. البته این به معنای نفی حمایتهای سازنده ی خارجی نیست. بلکه منظور عدم تحویل آینده ی يك خلق به دست کسانی جز نمایندگان برخاسته از آن می باشد.

بدین گونه حتی اگر به همین چند مورد می بینیم که وظایف و فعالیت های فراوانی در انتظار اپوزیسیون رژیم جمهوری اسلامی قرار دارد. بیش از بیست و پنج سال تداوم رژیم و عدم موفقیت مخالفانش در کنار زدن آن، ما را به ضرورت بازنگری های زیربنایی و دستیابی به الگوی فکری و عملی دیگری در حوزه ی مبارزات سیاسی فرا می خواند، الگویی نو. یا اپوزیسیون به ضرورت این نوآوری ها ی شکل و محتوا گوش فرا می دهد و امکان و زمینه موفقیت آتی خود را فراهم می کند و یا باز، در تکرار مکررات و آموختن آموخته ها اصرار می ورزد و ناکامی های دیگری را تجربه می کند. دگرگونی شتاب زده ی جهان منطقه و ایران در چند سال اخیر و سرعت هر چه بیشتر آن در آینده ی نزدیک تمامی مبارزین و فعالان سیاسی را دعوت می کند که فاصله های زمانی میان باز نگری تاکتیک ها و روش مبارزاتی خود را هرچه کوتاهتر کنند. دستیابی به اهداف استراتژیک اپوزیسیون برانداز جز با این بازبینی بی تعصب تاکتیک ها میسر نیست. کشف و فهم ضعف ها و کمبودها و یافتن راهکارهای مناسب و هوشمندانه برای رفع آنها باید جزو الفبای فرهنگ سیاسی مبارزان امروز ایران باشد. چه در غیر این صورت، عدم هماهنگی میان عملکرد اپوزیسیون و واقعیاتی که می خواهد تغییرشان دهد هر سال بر انبوه ناکامی های آن می افزاید و سبب گسترش ناامیدی و فرسودگی نیروها می شود.

اپوزیسیون دیروز به درد ایران امروز نمی خورد. اگر مبارزه را نه برای مبارزه کردن که برای به هدف رسیدن صورت می دهیم نیاز به بازنگری در شکل و محتوای کار خود داریم. بازنگری نه برای عقب نشینی و تأسف خوردن و اظهار پشیمانی، بلکه برای تجهیز هر چه بهتر خود در نبرد با استبداد سالاری مذهبی حاکم از طریق درک بهتر واقعیت های تازه و یافتن راه های تغییر آفرینی در آنها. تحولات شتاب یافته است و هرگونه تاثیر گذاری بر آنها نیازمند تطابق های ایزاری و فکری به موقع با ویژگیهای آنهاست. انتخاب با ماست.

* *